

۳ شنبه ۱۲/۳/۱۴۰۵-۱۶ ذیحجه ۱۴۴۷- ۲ ژوئن ۲۰۲۶- درس ۱۵۴ فقه الروابط از فقه مدیریت رفتار سازمانی از فقه اداره از فقه معاصر- نقشه راه امام صادق ع در مصباح الشریعه - روابط اربعه - رابطه رابعه - معامله الدنيا - اصول سبعة - اصل سوم - تَرْكُ طَلَبِ الْمَفْقُودِ ۳- فقه القرآن ۲

❖ مسئله‌ی ۱۵۴: کارکنان حوزه‌ی امنیت سیاسی-اجتماعی باید در «طلب مفقود» اعم از انسان و اشیاء کوشش کافی و نقشه‌ی دقیق داشته باشند

به اصل سوم از اصول هفت‌گانه‌ی رابطه‌ی چهارم از روابط چهارگانه‌ی سازمانی رسیدیم به عنوان «تَرْكُ طَلَبِ الْمَفْقُودِ». <sup>۱</sup> بعد از فقه اللغة <sup>۲</sup> به فقه القرآن رسیدیم و اکنون ادامه‌ی آن:

قَالُوا وَأَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقِدُونَ قَالُوا نَفَقِدُ صَوَاعِ الْمَلِكِ وَلِمَّا جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ.<sup>۳</sup>

این آیه بر طلب مفقود دلالت دارد از سوی مأموران حکومت مصر و طلبی مطلوب و غیرمتروک و غیرمشمول ما نحن فیه است و ترک طلب مفقود، مطلوب است و این‌جا فعل طلب مفقود مطلوب است و محبوب؛ مگر گفته شود این یک نمایش برای بازداشت بنیامین و آمدن والدین یوسف عليه السلام از سوی او بوده است که می‌گوییم نمایشی<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup> أُصُولُ مُعَامَلَةِ النَّفْسِ سَبْعَةٌ الْخَوْفُ وَ الْجَهْدُ وَ حَمْلُ الْأَدَى وَ الرِّيَاضَةُ وَ طَلَبُ الصِّدْقِ وَ الْإِحْلَاصُ وَ إِخْرَاجُهَا مِنْ مَحْبُوبِهَا وَ رِبْطُهَا فِي الْفَقْرِ وَ أُصُولُ مُعَامَلَةِ الْخَلْقِ سَبْعَةٌ الْجِلْمُ وَ الْعَفْوُ وَ التَّوَاضُعُ وَ السَّخَاءُ وَ الشَّقَمَةُ وَ النَّصْحُ وَ الْعَدْلُ وَ الْإِنْصَافُ وَ أُصُولُ مُعَامَلَةِ الدُّنْيَا سَبْعَةٌ الرِّضَا بِالذُّونِ وَ الْإِبْتِئَارُ بِالْمَوْجُودِ وَ تَرْكُ طَلَبِ الْمَفْقُودِ وَ بُغْضُ الْكُثْرَةِ وَ احْتِبَاطُ الرُّغْدِ وَ مَعْرِفَةُ أَفَاتِحِهَا وَ رَفْضُ شَهْوَاهِمَا مَعَ رَفْضِ الرِّئَاسَةِ فَإِذَا حَصَلَتْ هَذِهِ الْحِصَالُ فِي نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَهُوَ مِنْ خَاصَّةِ اللَّهِ وَ عِبَادِهِ الْمُقَرَّبِينَ وَ أَوْلِيَائِهِ حَقًّا. (امام جعفر بن محمد، مصباح الشریعة، ص. ۶)

<sup>۲</sup> الفَقْدُ: عَدَمُ الشَّيْءِ بَعْدَ وُجُودِهِ، فَهُوَ أَخْصُّ مِنَ الْعَدَمِ، لِأَنَّ الْعَدَمَ يُقَالُ فِيهِ وَ فِيمَا لَمْ يَوْجَدْ بَعْدَ. قَالَ تَعَالَى: مَاذَا تَفْقِدُونَ قَالُوا نَفَقِدُ صَوَاعِ الْمَلِكِ (یوسف: ۷۱-۷۲). وَ التَّفَقُّدُ: التَّعَهُدُ لَكِنْ حَقِيقَةُ التَّفَقُّدِ: تَعَرُّفُ فُقْدَانِ الشَّيْءِ، وَ التَّعَهُدُ: تَعَرُّفُ الْعَهْدِ الْمُنْتَقَدِمِ، قَالَ: وَتَفَقَّدَ الطَّيْرُ (النمل: ۲۰)، وَ الْفَاقِدَةُ: الْمَرْأَةُ الَّتِي تَفَقَّدَتْ وَلَدَهَا، أَوْ بَعْلَهَا. (راغب، مفردات ألفاظ القرآن، ص. ۶۴۱) فَقْدٌ: مَقْدٌ - فَقْدٌ: أَصِيلٌ يَدُلُّ عَلَى ذَهَابِ شَيْءٍ وَ

ضِيَاعِهِ، مِنْ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ - فَقَدْتُ الشَّيْءَ فَقَدَا. وَ الْفَاقِدُ: الْمَرْأَةُ تَفَقَّدَتْ وَلَدَهَا أَوْ بَعْلَهَا، وَ الْجَمْعُ فَوَاقِدٌ. فَأَمَّا قَوْلُكَ: تَفَقَّدْتُ الشَّيْءَ إِذَا تَطَلَّبْتَهُ، فَهُوَ مِنْ هَذَا أَيْضًا، لِأَنَّكَ تَطَلَّبُهُ عِنْدَ فَقْدِكَ إِيَّاهُ - وَ تَفَقَّدَ الطَّيْرُ. مَصْبَا - فَقَدْتَهُ فَقَدَا مِنْ بَابِ ضَرْبٍ وَ فَقَدَانًا: عَدَمْتَهُ، فَهُوَ مَفْقُودٌ وَ فَقِيدٌ، وَ افْتَقَدْتَهُ: مَثَلُهُ. وَ تَفَقَّدْتَهُ: تَطَلَّبْتَهُ عِنْدَ غَيْبَتِهِ. (مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج. ۹، ص. ۱۱۶) الْفَقْدُ: الْفَقْدَانُ، وَ يُقَالُ امْرَأَةٌ فَاقِدَةٌ: قَدِمَتْ وَلَدَهَا أَوْ حَمِيمَهَا. أَبُو عُبَيْدٍ - امْرَأَةٌ فَاقِدَةٌ وَ هِيَ التَّكْوَلُ. الْأَصْمَعِيُّ - الْفَاقِدُ مِنَ النِّسَاءِ: الَّتِي يَمُوتُ زَوْجُهَا. وَ التَّحْقِيقُ أَنَّ الْأَصْلَ الْوَاحِدَ فِي الْمَادَّةِ: هُوَ غَيْبَةُ شَيْءٍ عِنْدَكَ بَعْدَ حُضُورِهِ عِنْدَكَ بَحِثٍ لَا تَجِدُهُ وَ لَا تَعْلَمُ مَحَلَّهُ، فَهُوَ فَقِيدٌ وَ مَفْقُودٌ، وَ أَنْتَ الْفَاقِدُ. فَلَيْسَ فِي الْفَقْدَانِ عَدَمٌ وَ لَا ضِيَاعٌ، بَلْ وَ لَا ذَهَابٌ مُطْلَقٌ. نَعَمْ عَدَمٌ وَ ضِيَاعٌ وَ ذَهَابٌ فِي عِلْمِكَ لَا فِي الْخَارِجِ. وَ هَذَا هُوَ الْفَرْقُ بَيْنَ هَذِهِ الْمَوَادِّ الْأَرْبَعَةِ. قَالُوا وَ

أَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقِدُونَ قَالُوا نَفَقِدُ صَوَاعِ الْمَلِكِ وَلِمَّا جَاءَ بِهِ - ۱۲ / ۷۲ أَى غَابَ عَنِ نَظَرِنَا وَ لَا نَعْلَمُ مَكَانَهُ. وَ التَّعْبِيرُ بِالْفَقْدَانِ: فَاتَّحَمُ صَادِقُونَ فِي هَذِهِ الدَّعْوَى، لِأَنَّ الصَّوَاعِ غَابَ عَنِ نَظَرِهِمْ فَعَلَا وَ لَا يَدْرُونَ مَكَانَهُ فِي أَى جِهَةٍ. وَ الصَّوَاعِ: مَا يَكَالُ بِهِ، وَ هُوَ يَنَاسِبُ فُقْدَانَ أَخِيهِ، وَ يَعْلَمُ بَوُجُودَهُ مِنْ أَخِيهِ وَ دَرَكَهُ وَ حُضُورَهُ مَقْدَارَ الْعَطَاءِ الْإِخْوَتِ. وَ تَفَقَّدَ الطَّيْرُ فَقَالَ مَا لِي لِأَرَى الْهُدْهُدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ - ۲۷ / ۲۰ التَّفَعُّلُ يَدُلُّ عَلَى مَطَاوِعَةٍ وَ إِخْتِيَارٍ، أَى أَظْهَرَ فَقْدَ الطَّيْرِ وَ تَحْقِيقَ الْإِطْلَاعِ عَنْ حُضُورِهِمْ وَ غَيْبَتِهِمْ، فَقَالَ مَا لِي لِأَرَى الْهُدْهُدَ. وَ ذَكَرَ - الْغَائِبِينَ - فَإِنَّ الْغَيْبَةَ نَتِيجَةُ الْفَقْدَانِ. (همان؛ طوسی، التهذیب، ج. ۹، ص. ۴۱) فَقْدٌ: كَمُ شَدْنٌ. غَائِبٌ شَدْنٌ «فَقَدَهُ فَقَدَا: غَابَ عَنْهُ» رَاغِبٌ كَفَتَهُ: فَقْدٌ نَبُودٌ شَيْءٍ اسْتِ بَعْدَ أَنْ يَبُودَ أَنْ، وَ أَنْ اسْتِ عَدَمِ اخْصِ اسْتِ كَهْ عَدَمِ بَهْ جِزِي كَهْ اصْلًا بَهْ وَجُودِ نِيَامِدَه نِيَزْ كَفْتَهْ مِي شُود. دَر تَحْجِ الْبِلَاغَهْ خَطْبَهْ

۱۸۷ آمده «سلونی قبل ان تفقدونی» پیش از آن که مرا از دست بدهید و گم کنید، از من بپرسید. قَالُوا وَأَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقِدُونَ قَالُوا نَفَقِدُ صَوَاعِ الْمَلِكِ. (یوسف: ۷۱-۷۲) وَتَفَقَّدَ الطَّيْرُ فَقَالَ مَا لِي لِأَرَى الْهُدْهُدَ. (نمل: ۲۰) تَفَقَّدَ أَنْ اسْتِ كَهْ دَر حَالِ غَيْبَتِ جِزِي از حَالِ أَنْ جُوبَا شُوبِم،

یعنی از پرنندگان جويا شد و گفت: چرا هدهد را نمی بینم. این ماده بیشتر از سه بار در قرآن نیامده است. (قرشی، قاموس قرآن، ج. ۵، ص. ۱۹۶) الْفَقْدُ: فُقْدَانُ الشَّيْءِ. وَ يُقَالُ: امْرَأَةٌ فَاقِدَةٌ: مَاتَ وَلَدُهَا أَوْ حَمِيمُهَا. وَ أَفْقَدَهُ اللَّهُ كُلَّ حَمِيمٍ. وَ مَاتَ غَيْرَ فَقِيدٍ وَ لَا حَمِيدٍ، وَ غَيْرَ مَفْقُودٍ وَ لَا مَحْمُودٍ أَى غَيْرَ مَكْتَرَثٍ لَفَقْدِهِ. وَ التَّفَقُّدُ: تَطَلَّبُ مَا غَابَ. وَ الْفَقْدُ: شَرَابٌ مِنْ زَبِيبٍ وَ عَسَلٍ، وَ يُقَالُ إِنْ الْعَسَلَ نَبِذْتُ ثُمَّ يَلْقَى فِيهِ الْفَقْدُ، وَ هُوَ زَبِيبٌ شَبَهَ الْكَشُوشِ. وَ يُقَالُ: امْرَأَةٌ فَاقِدَةٌ، بَغِيرِ الْهَاءِ، قَالَ الشَّاعِرُ: كَأَنَّهَا فَاقِدَةٌ شَطَاءِ مَعُولَةٍ نَاحِتٍ وَ جَاوِهَا نَكْدٌ مَثَاكِيلٍ. (فراهیدی، کتاب

العین، ج. ۵، ص. ۱۲۱) الْفَقْدُ: الْفُقْدَانُ، امْرَأَةٌ فَاقِدَةٌ: مَاتَ وَلَدُهَا وَ حَمِيمُهَا. وَ بَقْرَةٌ فَاقِدَةٌ «۱۰۶» ۱: سُبَعَتْ وَلَدَهَا. وَ التَّفَقُّدُ: طَلَبُ مَا غَابَ عِنْدَكَ، تَفَقَّدْتَهُ: [أَي] تَعَهَّدْتَهُ، وَ افْتَقَدْتَهُ: لَمْ أَرَهُ. (صاحب بن عباد، المحیط فی اللغة، ج. ۵، ص. ۳۵۴)

<sup>۳</sup> آن‌ها رو به سوی او کردند و گفتند چه چیز گم کرده‌اید؟ (یوسف: ۷۱) گفتند: «بیمانه پادشاه را! و هر کس آن را بیاورد، یک بار شتر (غله) به او داده می‌شود؛ و من ضامن این (پادشاه هستم)» (یوسف: ۷۲)

<sup>۴</sup> چگونه بی گناهی را متهم به سرقت کرد؟ آیا جائز بود بی گناهی را متهم به سرقت کنند، اتهامی که آثار شومش دامان بقیه برادران را هم کم و بیش می‌گرفت؟ پاسخ این سؤال را نیز می‌توان از اینجا یافت که این امر با توافق خود بنیامین بوده است چرا که یوسف قبلاً خود را به او

مثبت و مجاز بوده است با قصد خیر، یعنی نمایشی پلیسی و امنیتی. لذا هر طلب مفقودی متروک نیست، پس هر ترکی برای طلب مفقود مطلوب و محبوب نیست، ما من عام الا و قد خص. هر نوع کار پلیسی برای شناسایی سارقین در طلب مفقود و مسروق جایز بلکه لازم است. البته کار یوسف برای شناسایی سارق حقیقی نبود، یک کید بود برای این که برادرش را بازداشت کند برای قصد خیر که تشویق و واداری والدین او از کنعان به مصر بود، لفظه تعالی: «كَذَلِكَ كُنَّا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِأَخِي أَنْ يَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ». کید و نمایش با تعلیم ربوبی برای قصد خیر، آن هم طبق قوانین پادشاهی مصر که یوسف عليه السلام به آن قوانین احترام گذاشت و از آن چارچوب خارج نشد و این خود یعنی لزوم احترام به قوانین یک کشور با هر حاکم و حکومتی (شبهه سیره‌ی امام خمینی علیه السلام در نوفل لوشاتو).

وَنَقَدَّ الطَّيْرَ فَقَالَ مَالِي لَأَرَى الْهُدْهُدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ.<sup>۵</sup>

این جا هم با یک طلب مفقود مجاز و غیرمتروک مواجه هستیم از ناحیه‌ی حضرت سلیمان حشمت الله عليه السلام که نظم عجیبی بر حکمرانی او حاکم بود و از هدد تفقد کرد یعنی علت فقدان هدهد مفقود و غائب را جویا شد. این طلب مفقود برای نظم است؛ نظمی واجب. پس این طلب مفقود با نیت نظم استثنائی دیگر است از قاعده‌ی ترک طلب مفقود.

نتیجه‌ی دلالت دو آیه: دو ملک و پادشاه یعنی یوسف (رب قدا تبتنی من الملك) و سلیمان (هبلی ملک لاینبغی لاحدن بعدی) عليه السلام که امامت و امارت را در خود جمع کرده بودند به دو طلب مفقود مجاز، بلکه لازم و هدف مند دست یازیدند و دو استثناء هستند از قاعده‌ی «ترک طلب مفقود» که هر دو امنیتی و حکومتی است از ناحیه‌ی دو سلطان مقدس و پیامبر. حال سؤال این است که اصل کدام است؟ ترک طلب مفقود یا فعل طلب مفقود الا ما خرج بالدلیل؟ باید گفت دو ساحت است، ساحت امنیت و انتظام که اصل با طلب مفقود است که اصولاً فلسفه‌ی پلیس است. و ساحت مدیریت رفتار سازمانی و مدیریت منابع انسانی که باید با بسنده‌ی منابع موجود تدابیر و خدمت نمود و به منابع مفقود توجه نکرد. در این دو مدیریت ترک طلب مفقود اصل است، الا ما خرج بالدلیل.

معرفی کرده بود، و او می‌دانست که این نقشه برای نگهداری او چیده شده است، و اما نسبت به برادران، تهمت وارد نمی‌شد، تنها ایجاد نگرانی و ناراحتی می‌کرد، که آن نیز در مورد يك آزمون مهم، مانعی نداشت. ۳. نسبت سرقت به همه چه مفهومی دارد؟ آیا نسبت سرقت آنهم به صورت کلی و همگانی با جمله إِيَّاكُمْ لَسَارِقُونَ (شما سارق هستید) دروغ نبود؟ مجوز این دروغ و تهمت چه بوده است؟ پاسخ این سؤال نیز با تحلیل زیر روشن می‌شود که: اولاً معلوم نیست که گوینده این سخن چه کسانی بودند، همین اندازه در قرآن می‌خوانیم قالوا (گفتند) ممکن است گویندگان این سخن جمعی از کارگزاران یوسف باشند که وقتی که پیمانانه مخصوص را نیافتند یقین پیدا کردند که یکی از کاروانیان کنعان آن را ربوده است، و معمول است که اگر چیزی در میان گروهی که متشکل هستند ربوده شود و رباینده اصلی شناخته نشود، همه را مخاطب می‌سازند و می‌گویند شما این کار را کردید، یعنی یکی از شما یا جمعی از شما. ثانیاً طرف اصلی سخن که بنیامین بود به این نسبت راضی بود چرا که این نقشه ظاهراً او را متهم به سرقت می‌کرد اما در واقع، مقدمه‌ای بود برای ماندن او نزد برادرش یوسف. و اینکه همه آنها در مظان اتهام واقع شدند، موضوع زودگذری بود که به مجرد بازرسی بارهای برادران یوسف بر طرف گردید، و طرف اصلی دعوا (بنیامین) شناخته شد. بعضی نیز گفته‌اند منظور از سرقت، که در اینجا به آنها نسبت داده شد، مربوط به گذشته و سرقت کردن یوسف را از پدرش یعقوب بوسیله برادران بوده است اما این در صورتی است که این نسبت به وسیله یوسف به آنها داده شده باشد چرا که او از سابقه امر آگاهی داشت و شاید جمله بعد اشاره‌ای به آن داشته باشد چرا که ماموران یوسف نگفتند شما پیمانانه ملک را دزدیده‌اید بلکه گفتند: نَفَقْدُ صَوَاعِ الْمَلِكِ، ما پیمانانه ملک را نمی‌یابیم. (ولی پاسخ اول صحیحتر به نظر می‌رسد). ۴. کیفر سرقت در آن زمان چه بوده؟ از آیات فوق استفاده می‌شود که مجازات سرقت در میان مصریان و مردم کنعان متفاوت بوده، نزد برادران یوسف و احتمالاً مردم کنعان، مجازات این عمل، بردگی (همیشگی یا موقت) سارق در برابر سرقتی که انجام داده است بوده، ولی در میان مصریان این مجازات معمول نبوده است، بلکه از طرق دیگر مانند زدن و به زندان افکندن، سارقین را مجازات می‌کردند. به هر حال این جمله دلیل بر آن نمی‌شود که در هیچیک از ادیان آسمانی برده گرفتن کیفر سارق بوده است، چه بسا يك سنت معمولی در میان گروهی از مردم آن زمان محسوب می‌شده، و در تاریخچه بردگی نیز می‌خوانیم که در میان اقوام خرافی، بدهکاران را به هنگامی که از پرداختن بدهی خود عاجز میشدند به بردگی می‌گرفتند. (مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج. ۱۰، صص. ۳۹-۴۱)

<sup>۵</sup> (سلیمان) در جستجوی آن پرنده [هدهد] برآمد و گفت: «چرا هدهد را نمی‌بینم، یا اینکه او از غایبان است؟! (غل: ۲۰)

نکته: سیره‌ی معصومین در یک فعل در حکم‌رانی بر جواز دلالت دارد، ولی مختار ما در سیره‌ی حکومتی بر الزام است، ولو پیامبران قبل از اسلام باشند که مورد نقل و تقریر قرآن کریم واقع شده باشند. فتحصل که کارکنان حوزه‌ی امنیت سیاسی-اجتماعی باید در «طلب مفقود» اعم از انسان و اشیاء کوشش کافی و نقشه‌ی دقیق داشته باشند.<sup>۶</sup>

---

<sup>۶</sup> درس ۱۵۴ فقه الروابط از سلسله‌ی فقه الاداره، ۱۶ شهر ذی الحجة ۱۴۴۷.